

## سیاست اروپا در ایران اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی

تألیف دکتر محمود افشار یزدی - ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری  
به انضمام چند گفتار دیگر از مؤلف و بعضی اسناد و نامه‌ها - مجموعه  
انتشارات ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی سپرده  
در دانشگاه تهران - شماره ۸ - ۱۳۵۸ هجری شمسی - ۱۹۷۹ میلادی  
طهران - ۵۰۸ ص + ۴۸+۱۸ سند و تصویر، نقشه - بها ۶۵۰ ریال چاپ  
و صحافی شرکت افست سپاهی عام .

این کتاب از خاطره‌انگیزترین کتابهای روزگار ماست . مؤلف که  
محمدالله در عشره، سبعین است و از سلامت کامل برخوردار، رساله دکتری  
خود را بدین زمان فراسه نوشته و چاپ شده در سال ۱۹۲۱ میلادی - شصت  
سال پیش - سه سال پس از پایان جنگ بین‌الملل اول ، و دو سال پس از  
عقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ که در ایران باعث ورق خوردن صفحات تاریخ  
ما شد . رساله دکتری، آن سربا هم‌دروسی مثل مرحوم علی‌اکبرخان  
داور، آن نیز در شهر لوزان کنار دریاچه لمان و شهرزیسی سرزمین  
آرادیها، دلسنگی‌ها و زیباکلیها .

کتاب فصلی چند در باب گذشته، اواخر صفویه بعد دربر دارد، اما  
ساعت آن وقایع و حوادث جنگ بین‌الملل اول در ایران، و صرفاً  
عقد قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و مسأله نفوذ سرناسیا و روسیه در ایران است  
و طبعاً پای فراسه و آلمان هم به میان می‌آید .

آن روز که مؤلف کتاب را می‌نوشته، بسیاری از رجال دایر مدار امر  
و سررگان صاحب‌نظر و اهل سیاست، در میدان و در عین فعالیت بوده‌اند  
و مؤلف در کمال قدرت جوانی و عبقوان شباب، به این درو آن در  
می‌رسد . با وثوق الدوله مضاحبه می‌کند، ناصرالملک را می‌بید، از تقی‌زاده  
کسب‌نظر می‌کند، با هیات تحریریه کاوه در تماس است، با دکتر مصدق  
دم‌خور است . سفرای ایران را در پاریس و لندن و سوسی و برلین تحت  
منگه فرار مدهد و در جستجوی سند و نامه با رئیس هیات نمایندگان  
ایران در پاریس و کفراس صلح و غیره و غیره مرتب در تماس است، و با  
این طریق یک رساله متن و زنده به زوری و هیات فضا امتحانیه تسلیم  
می‌کند که عضو مؤثر آن، در صورت جلسه می‌نویسد: "... شما مدارک  
مغی و معتبر گرد آورده‌اید، معلومات شما پیرامه است . نحوه بیان  
مطلب شما بر معر و معنی است . من با مدح و تمجید همکارم آقای "رسبه"  
از شما، هم‌دستان و هم‌سخن می‌باشم . رساله شما موجب افتخار دانشگاه  
است . ..." البته به نابت معهود معلان . ارادات رساله را هم بیان کرده  
است، و خوشحالیه آقای دهشیری، عین صورت جلسه امتحانی را ترجمه  
کرده و در پایان کتاب آورده است که بنظر من، برای ما معلان تاریخ  
استانه، و برای محققان دوره‌های فوق‌سنانس و دکتری خود یک یا  
دوین تازه و دل‌سیر است، هر چند مربوط به شصت‌سال پیش باشد .

هم کلاسیهای مؤلف طبعاً همه در خاک خفته‌اند، مثل دکتر - پل کتابچی خان، محمدحسین امین، ابوالحسن حکیمی، اسدالله بهشتی (پسر ملک‌المتکلمین)، نظام‌الدین امامی خوبی (پسر امام‌جمعه)، داود پیرنیا (پسر مشیرالدوله)، و غیره و غیره، فعالیت مطبوعاتی دکتر افشار یا علی‌اکبر خان داور همراه و متوازی بوده است، راستی نمی‌پرسید چرا این یکی شد دکتر افشار، و آن یکی تنها علی‌اکبر داور؟ اگر این دو هم دوره بودند پس دکتری داور چه شد؟

دکتر افشار در یک جا می‌نویسد: "روزی داور به دیدن من آمده بود. گفت: رفیق، چه خیال داری؟ چه می‌خواهی بکنی؟ گفتم تازه آمده‌ام و نمیدانم. پرسیدم نظر شما چیست؟ گفت: دوراه بیشتر نیست، یا باید روش ذکاء‌الطلمک فروغی را پیش گرفت، اول معلم شد، بعد قاضی، بعد تر وکیل مجلس و تا آخر که راه دور و درازی می‌باشد. دیگر راهی که من (داور) پیش گرفتم. اول باید وکیل شد. . . . ." (ص ۴۵۷ کتاب)

اما داستان داور بقیه دارد، که من یک وقت دیگر از خود دکتر افشار شنیده‌ام و مناسبانه در کتاب یاد نشده، ولی من آنرا نقل می‌کنم. دکتر افشار می‌گفت: داور در ژنو تحصیل می‌کرد و من در لوزان. (این را هم عرض کنم که ژنو تا لوزان فاصله زیادی ندارد. دوشهرک زیباست در کنار دریاچه لمان با نیم‌ساعتی فاصله. پس این دو اغلب باهم بوده‌اند). دکتر افشار می‌گفت: ما خبردار شدیم که یکی دو ماه دیگر داور از رساله دکتری خود دفاع خواهد کرد، خیلی خوشوقت بودیم و بی دانستیم که رساله پر سروصدائی دارد و همه آرزو داشتیم در جلسه او شرکت کنیم. یک روز، داور هراسان آمد و به من (دکتر افشار) گفت: فلانی، من که رفتم که وزیر شوم. خیلی تعجب کردم. فکر کردم شوخی میکند، گفتم کجا؟ گفت به ایران. مگر نشنیده‌ای که در مملکت کودتا شده و سیدضیاء - الدین روی کار آمده؟ گفتم: چرا، ولی این ربطی به ما فعلاً ندارد. علاوه بر آن، تو دو ماه دیگر باید از رساله خود دفاع کنی؟ داور گفت: من رفتم که وزیر شوم. رساله را هم اگر بخواهم بگذرانم برای همین کار است. اگر در این تحول ما نتوانیم وزیر وکیل شویم، هیچوقت دیگر امثال وثوق‌الدوله و مشیرالدوله نوبت به ما نخواهند داد. و بدین صورت، چند روز بعد، بدون اینکه تحصیل خود را تمام کند - به ایران حرکت کرد.

بدین جهت است که با عنوان دکتری، مثل دکتر افشار یا دکتر مصدق در جلوا اسم این محصل با ذوق پرحرارت ایرانی مقیم سوئیس نمی‌بینیم، آخر او دکتری را برای وکالت و وزارت می‌خواست و راه‌میان بر را انتخاب کرد.

رفتنت سوی شهر اجل هست روز روز

چون رفتن غریب سوی حابه گام گام  
البتة دوراه میشود در زندگی انتخاب کرد، یکی راه طبیعی احتیاط، که آرام مثل نقی زاده، هر حرفی می‌زند تا "اگر" و "احتمالاً" و "حتی - الامکان" همراه باشد، و حتی یک مسأله بدیهی تاریخی دوهزارسالش

را هم با کمال احتیاط و وسواس بیان کند. آن وقت ممکن است نودسالی هم عمر باشد، و مثل همین جناب دکتر افشار، آدم بماند و بعد از شصت سال، چاپ دوم و ترجمه، رساله، دکتری دوره، جوانی خود را هم به چشم مسلح غلط گیری کند. یک وقت هم میشود آدم مثل علی اکبرخان داور که یک ماه قبل از گذشتن رساله اش، نتیجه، بیست سال تحصیل خود را زیر پا می گذارد و در پای وزارت به سر می دود، و می آید در مجلس شورا وارد میشود و در مجلس خلع سلطنت قاجاریه بنفع سردار سپه تهران را زیر پا می گذارد و سب و روز با تلفن و پیغام و مقاله و تهدید و تطمع همراه موافق می کند و وزیر میشود و دادکستری را زیر و رو می کند و با تیمورتاش و وثوق الدوله و سردار اسعد هم گام پیش می نازد، و هر چند در منازل وسط راه یکی یکی ازین همراهان از پای می افتند خم به ابرو نمی آورد و وقتی به او میگویند: مواظب خود باش! میگوید: خیالتان جمع باشد. من تا هشتم وزیر هستم!

او درست می گفت، یعنی تا آن حد مرید شده بود (یعنی مسلط بر خود و نفس خود) که وقتی احساس کرد که دیگر ممکن است وزیر نباشد. یعنی پس از ده پانزده سال روزی ده پانزده ساعت کار کردن، در سیاست اقتصادی وزارت مالیه شکست خوردن، وقتی از شاه وقت پرسید: پس چه کنم؟ و او گفت: سرو بمر!

او بی اختیار، همان شب سبی مهلک در آب حل کرد و نوشید، و صحکاه، آفتاب رستگان تهران سر کالبد سرد وزیر مالیه مقتدر پهلوی ناپیدن گرفت.

او حق داشت که خودکشی کند، زیرا یکسال پیش یعنی در اطلاعات ۲۱ خرداد ۱۳۱۷، این آگهی، لایحه اطلاع خود وزیر مالیه، درباره ماترک دوست قدیمش، منتشر شده بود: "... به آقایان مظفر، ابری، شاهرخ (پسر) و لیلی (دختر) و حام احترام (عیال) و عبدالحسین فرمانروایان (پدر) و فاطمه عزت مظفری (مادر) وراث مرحوم فیروز فیروز اعلام میشود، به موجب سند رسمی شماره ۱۰۴۵۴ نسبت به دودانگ مشاع از شش دانگ باغ فرمانیه با اراضی اطراف آن - به انضمام استخر واقع در شمال باغ مزبور، و حق المجرى از قنات باغ جال. و یک دانگ مشاع از سه دانگ مشاع از یک رشته قنات اختصاصی فرمانیه واقعات در بخش ۱۱ شمیران، نص معامله یکصد و بیجاه هزار ریال - به آقای دکتر یحیی شهردار نموده (۱) و در مدت مقرر از حق خود استفاده نموده، و فوت نموده، نظریه اینکه محل اقامت شما معلوم نیست! لذا طبق ماده ۷ آئین نامه و مفاد ماده ۳۴ قانون ثبت به شما آگهی داده میشود چنانچه ظرف سه ماه از انتشار آگهی کلیه بدهی مورت خود را با اطلاع این شعبه به ستانکار نادیه بکنید، بدون اینکه اخطار دیگری به شما شود، ملک فوق الذکر مورد معامله به مرایده گذارده خواهد شد، و طلب طلبکار پرداخت خواهد شد. رئیس شعبه ۳۰ اجرای ثبت - مهدوی"

مامی دانم که این فیروز فیروز همان نصره الدوله فرمانرواست که در زندان کشته شد و محکومیت او هم بر طبق همان قانون اصول محاکمات

وزراء و همان دادگستری تحول یافته "داور" صورت گرفته بود، وی همان بود که مرحوم مشیرالدوله گفته بود: "البته نصره الدوله شاید گناهان زیادی داشت، ولی با این دادنامه و با این محکومیت، شما نصره الدوله را محکوم نکردید، بل دادگستری ایران را در انظار خارجیان محکوم نمودید..." (۲)

نفل است که در بغداد دزدی را آویخته بودند. حنید برفت و پای او بوسه داد، ازو سؤال کردند. گفت: هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و حنان این کار را به کمال رسانیده است که سردر سر آن کار کرده است. (۳)

نگفته نگذاریم که کتاب سیاست اروپا در ایران دکترافشار، یک فصل مشع هم دارد تحت عنوان "داور، وزیر مینکر و مقتدر دادگستری، با نیت و هدفهای خوب، و وسائل بد." (۴)

داور درست گفته بود، و تا پایان کار رفته بود. او تا بود وزیر بود! یعنی وقتی فهمید که دیگر ممکن است وزیر نباشد به عمر خود پایان داد. یعنی سردر سر آن کار کرد. (۵)

میتوانید این شتاب و دورنمندی بیسی را مقایسه کنید؟ با روش مرحوم تقی زاده که وقتی مثلاً "برای یک امر حزبی میخواست تصمیم گیری کند، ده بار با این و آن مشورت میکرد - حتی اگر خرید یک کتاب بود - و سپس راه مناسب را برمیکزد. مثلاً "راجع به همین بازگشت به ایران بعد از حوادث قرار داد و تغییر اوضاع و کودتا، که تقی زاده خیال داشته به ایران بازگردد، هزار جور زیروبالا میکرد، چنانکه فی المثل مرحوم قزوینی در حواب مشورت او نوشته:

"... خیلی مناسب شدم ازین که میفرمائید خیال دارید موقتاً به ایران تشریف ببرید. یعنی از نقطه نظر دوری از سرکار و انقطاع روابط علمی و ادبی فیما بین، و الا از جنبه نفع به حال ایران و ایرانیان شاید تشریف بردن سرکار به ایران مفیدتر باشد از بودنتان در خارجه. اگرچه آن را هم از نقطه نظر شخصی خصوصی خودم، بنده، بودن سرکار کسی را در خارجه (بواسطه جمع بودن اسباب کار برای کارهای علمی و ادبی و راحت بودن از مزاحمت اغیار که در ایران محال است که این راحتی و جمعی حواس و عدم مزاحمت از معاشرتهای احباری اضطراری که اغلب اوقات انسان را مستغرق می کند به دست بیاید) ترجیح می دهم، ولی انسان باید درین گونه موارد از دوربین مخصوص عقیده، خود اشیا را ملاحظه نکند و نقطه نظر شخصی خود را محصور دوایر امور عالم و مقیاس و میزان مصالح فرض ننماید، بلکه به قول فرنگیها بطور objective و از حیث نفع و ضرر برای جامعه، یک ملتی عموماً حکم بنماید... امور عالم معلق به اسبابی است که غالباً از اراده ما خارج است، باید گردن خود را زیر چنبر این گند دوار عدار کج مدار خواه و نخواه نرم کرد. (۶)

اتفاقاً یکی از کتابهای بسیار دی قیمت و خواندنی، سالهای اخیر، یکی هم همین نامه های قزوینی به تقی زاده است که ایرج افشار آن را چاپ کرده حدود سید و پنجاه صفحه و حدود شصت نامه که همه آنها را مرحوم

تقی زاده نگاهداشته بوده است. بنده قبل از آنکه مطلب خود را بگیریم، این تعجب خود را هم اظهار کنم که تقی زاده طی نودسال عمر که بیشتر آن را در سفرهای خارج گذرانده، و حاجبا شده، و بسیاری هم صورت فرار و گریز و سفر پنهانی داشته است. نمیدانم چطور اینهمه کتاب و نامه و کاغذ را دقیقاً نگاهداری و بایگانی کرده است. گمان کنم همه اینها نتیجه مراقبت همسرش عطیه خانم تقی زاده - زن آلمانی اوست - که هر چیز را حفظ کرده و نگاهداشته، و البته توفیق او هم - اگر خانمها اجازه دهند و اوقات تلخی نکنند - نتیجه این توفیق دیگر اوست که بچه دار نشده است! اگر سه چهارتا بچه ریز و درشت توی خانه تقی زاده می پلکید، آن وقت می فهمیدیم که کاغذهای پنجاه سال پیش که هیچ، به قول کرمانیها، وقتی که بچه کوچکی در خانه به راه می افتد باید هاون سنگی را هم به سقف اطلاق آویزان کرد! باری، این کتاب نامه های قزوینی خودش یک پا تاریخ معاصر ادبی و گاهی هم سیاسی است، و اتفاقاً در مورد حوادث و وقایعی که در کتاب سیاست اروپا در ایران مورد بحث قرار گرفته، اطلاعات بسیار دلچسب و خوشمزه ای می دهد که واقعا خواندنی است.

فی المثل در مورد فعالیت ایرانیان مقیم خارج که دور و بر شاه مخلوع می پلکیده اند - در نامه مورخ ده فوریه ۱۹۲۴ قزوینی ضمن بحث در باب ابوالعباس مروزی، و بحث اول ماطهرالتیروز و بحث کتاب الاوائل سموطی، و صحاح الاعشى فلقسندی، و ابوحفص سعدی و فرهنگ مجمع الفرس و اشعار نیمه فارسی ابونواس، و بحث در باب صاحب تاریخ سیستان و غیره و غیره یکبار به این نکته هم برخورد می کنیم که:

آقای سرتیپ حبیب الله خان شیانی که پریروز خدمتشان بودم... از قرار تقریر آقای شیانی... "قطب منعی" دولت ایران یا کمال قوی برای بهم زدن ترتیب حالیه ایران می کوشند. و مخبر مخصوص "تان" از اسد مجاهدین فی سبیل الشیطان است، بلکه به اعتقاد ایشان او یکی از عمال راست و حساسی ایشان است. "قطب منعی" را احاطه کرده اند و میخواهند امتیاز راه آهن بغداد طهران را برای همسایه جنوب بگیرند و از طرف جنوب هم اقداماتی کرده اند، و شاهزاده امان الله میرزا رئیس ارکان حزب را که آن هم از طرفداران همسایه جنوب است و اینجا بود از راه جنوب به ایران فرستاده اند تا آنجا زمینه را تهیه کند، و همه متحدالهم برله همسایه جنوب و علیه آمریکائیهها و امتیازاتی که به ایشان داده شده است. از قبیل نفت شمال و راه آهنی که در آینده دولت ایران خیال دارد به آنها بدهد - می نویسند، و وزیر مختار لندن مفتاح السلطنه و وزیر مختار بلژیک که اسمش را نمی دانم - و مخبر مخصوص "تان" را که سردار سپه سخت گرفته بود که این سه نفر را عوض بکند - هر سه نفر اینجا هستند و دور شاه را گرفته اند، و مخصوصاً مخبر مخصوص خیلی نفوذ در مزاج شاه دارد، و اینها عجالتا سخت دور شاه را گرفته اند. سردار سپه چندی پیش تلگرافی سخت به شاه کرده بود برای عوض کردن این سه نفر، شاه ماع شد، مجدداً تلگراف کرده است.

نازگی سه نفر: یکی فهیم الدوله از اقوام مخبر الدوله (شاید برادرش) که در کابینه اخیر مشیر الدوله وزیر پست و تلگراف بود، و دیگری رهنما مدیر روزنامه ایران و سومی مودب الدوله پسر مرحوم ناظم الاطباء بعنوان یک مسیون اقتصادی به پاریس آمده اند، ولی باز به عقیده آقای شبانی این هرسه نفر نیز سخت بر ضد کابینه حالیه ایران کار می کنند و بر له همسایه جنوب. این معروضات غالباً "صدای اکو- خیالات سیاسی آقای شبانی است" و العهده فی الصحة و السقم علی الراوی (یعنی با خود ایشان - نه با راوی حقیقی به معنی مصالح که بنده باشم)، و نیز عقیده ایشان اینست که اگر سرکار به ایران تشریف بردنی شدید، باید احتیاط را از دست ندهید و مواظب شخص شخص خودتان باشید، زیرا که ایشان از دسایس همسایه جنوب خیلی واهمه دارند...

ببینید کار به کجا رسیده که مرحوم قزوینی، راه احتیاط را به مرحوم تقی زاده می آموزد. به آدمی که از زیر گلوله های توپ محمد علی شاه خود را به ما من روزگار رساند و مدت بیست سال بعد از قزوینی زندگی روی چارچرخه را ادامه داد. خوشحالم که می بینم استاد زین العابدین رهنما هنوز زنده است، او باید به آقای دکتر افشار بگوید که راه احتیاط کدام بود.

مرحوم قزوینی در آخر نامه باز طبیعت خود را نشان داده خارج از همه این مباحث، تقاضا می کند "... مستدعی است اگر ممکن است، تاکید می کنم به آقای سهیلی در مسکور بفرمائید که دو جلد دیگر جامع التواریخ برزین را هر طوری شده است و به هر قیمتی که باشد (اگر فروشی باشد) برای بنده به دست بیاورند که شب و روز خواب آن را می بینم. ... خوب متوجه شدید، من در چه خیالم و ملک در چه خیال؟ درست سر چهار سال بعد از عقد قرارداد ۱۹۱۹، و طغیان خیابانی، و طغیان کوچک خان، وطنیان کننل پسیان، و دوسال پس از عقد قرارداد ۱۹۲۱ میان ایران و روس (قراردادی که با وجود معایب آن، دوبار قطعا "ایران از اشغال نیروی نظامی آمریکا نگاهداشته) درین حال و هوایی، مرحوم قزوینی شبها، تنها خواب جامع التواریخ رشیدی طبع برزین را می بیند. واقعا "که دنیا، این جنگل مولا - چه عجایب مخلوقاتی دارد.

دکتر افشار دوسال پس از عقد قرارداد ۱۹۱۹ این رساله خود را نوشته و طبیعی است اگر کمتر متوجه اهمیت این قرارداد و احتمال پیش بینی حوادثی نتیجه از آن شده باشد، اما مثل اینکه همان روزها استاد او پروفسور "رسیه" متوجه این نقص شده که می گوید: متاسفم که نتوانستید موضوع را تا سال ۱۹۱۹ برسانید، یعنی تاریخی که ظاهراً دوره سیاست انگلیس است... انگلستان در بازی خود مغلوب شده است، شما راجع به آن در صفحه ۱۳۸ به شیوه ای بی دال انگیز سخن می گوئید، برای چه آن را در پایان کتاب نیآورده اید؟" (۶)

حقیقت آنست که مؤلف در همان ایام از اهمیت قرارداد ۱۹۱۹ غافل نبوده و به همین دلیل مرتباً "مکاتبات با وثوق و ناصر الملک پیرامون قرارداد ۱۹۱۹ داشته است" (۷) منتهی نتیجه گیری در دوسال بعد از قرارداد البته برای او امکان پذیر نبوده، اما امروز، پس از شصت سال

که ازین قرارداد گذشته است، ما خوب متوجه می‌شویم که همه حوادث تاریخی این شصت‌ساله اخیر، نتیجه همان توهینی بوده است که در نتیجه قرارداد مذکور متوجه حیثیت ملی ایرانیان گردیده بود، زیرا ما می‌دانیم که عکس‌العمل آن قرارداد و البته به دنبال قرارداد ۱۹۰۷ بود که در تمام ایران جنبش‌ها پدید آمد، خیابانی در آذربایجان قیام کرد، کلنل تقی‌خان پسیان در خراسان ایستاد، و میرزا کوچک‌خان جنگلی طلبه‌پرورش و برحرارت - خطه آرام گیلان و جنگل ساکت را به هیاهو در آورد، و بالاخره همه اینها در برابر هیاهوی کمونیستهای قفقاز و باکو و پیشرفتهای روسیه ناچار شدند جای خود را به کودتای ۱۲۹۹ بسپارند، کودتائی که پنجاه و پنج سال تاریخ ایران را در اوراق خاص خود "بلوکه" کرد. اوراقی که بعضی صفحات آن هنوز ناکشوده مانده است.

تاریخ شصت‌ساله اخیر ایران، نتیجه توهینی است که قرارداد ۱۹۱۹ مستقیماً به جامعه ایرانی کرد، اگر قبول کنیم حرف توبین بی‌را که میگوید: "تاریخ، نیست مگر حوادثی که بر اثر تخفیف و توهین به یک جمع و یا ملت، و عکس‌العمل آن پدید آمده باشد.

فرصت بحث در باب ترجمه کتاب کم است، ضیاءالدین دهشیری از معلمین باسواد و زبان‌دان دانشکده ادبیات است که سالها در کمال محرومی به کار بی‌پیرایه خود ادامه داده، با حداقل حقوق و مقام و پایه، حداکثر کار را در دانشکده ادبیات انجام داده است و از جهت تسلطی که به زبان پارسی دارد، انشاء و تحریر او درین ترجمه خود سرمشق و نمونه‌ای است، برای کسانی که میخواهند متون را به زبان فارسی ترجمه کنند، از نوع ترجمه‌هایی که مرحوم مینوی می‌پسندید، و جز چندتن معدود را شایسته این کار نمی‌دانست.

متن قراردادهای مورد بحث هم در پایان کتاب هست، اصل بعضی مقالات به زبان خارجی نیز در پایان کتاب کلیشه شده و بهتر از همه متن نامه‌ها و خط رجال روزگار عیناً در کتاب آمده است که خود بهترین یادگاری است، مثلاً "نامه دکتر مصدق از اوشی (شهرکی زیبا در سوئیس) به تاریخ دسامبر ۱۹۱۹، نامه وثوق الدوله با آن طغرای زیبای تاریخ ۱۹۲۱ (دو سال پس از عقد قرارداد)، نامه فتح‌الله‌خان نوری اسفندیاری، نامه ناصرالملک، چندنامه از تقی‌زاده که در یکی از آنها تصریح می‌کند "باز خیلی ایرانیان دیپلومات در برلین جمع آمده‌اند، ذکاء‌الدوله، مشاور - الممالک، ابوالحسن‌خان صدر، صدیق‌السلطنه وزیر مختار سابق واشنگتون، میرزا احمد خان ملک، نظام‌الدین خوئی و هکذا..."

راستی، بچه‌های این طایفه - اگر بچه بالی داشته‌اند - امروز در چه حال و هوایی هستند؟ اما دیدنی‌تر از همه نمونه و نوع خط داور است. سبکی دارد که خودش یک دیدنی است (سند شماره ۲۹). این‌نامه از ژنو به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۱۹ نوشته شده و در پایان آن گوید "ماه آتیه باید امتحان دکترای خود را بدهم، پس از آن لازم است یک مجلس یاهم ملاقات کنیم، امیدوارم که رفته‌رفته مرا خوب بشناسید و روابط امروزان به یک دوستی محکم آتیه‌داری منجر بشود..."